

فصلنامه تاریخ اسلام

سال پنجم، بهار ۱۳۸۳، شماره مسلسل ۱۷، ص ۳۳ - ۵۶

ذوالخُوَیصِرَه

مصطفی معلّی *

از جمله اخبار غیبی روایت شده از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و معجزات آن حضرت، پیش‌گویی ظهور گروهی به نام مارقین^۱ بود. ایشان در این پیش‌گویی به فردی اشاره می‌فرمایند که منابع تاریخی و روایی از او به نام ذوالخویصره^۲ یاد کرده‌اند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضمن این‌که او را اصل و ریشه‌ی مارقین (خوارج) معرفی فرمودند علامتی نیز برای یکی از یاران او به این شرح ذکر کردند: شخصی سیه چرده در میان آنان است که زایده گوشتی بر بازوی او است (ذوالثُدَّیَّه)^۳. بسیاری از منابع تاریخی، روایی و تفسیری، ذوالخویصره را حُرْقُوص بن زُهَیْر سعدی تمیمی دانسته‌اند که در جنگ نهروان کشته شد. عده‌ای نیز ذوالثُدَّیَّه را همان حرقوص بن زهیر دانسته‌اند. در این پژوهش خواهد آمد که حُرْقُوص بن زُهَیْر و ذوالخویصره یک تن بودند، ولی انطباق او بر ذوالثُدَّیَّه جای تأمل و تردید است.

واژه‌های کلیدی: خوارج، مارقین، نهروان، ذوالخویصره، حرقوص بن زهیر سعدی،

ذوالثُدَّیَّه.

* دانش آموخته‌ی حوزه‌ی علمیه قم و کارشناس ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی - دانشگاه تهران.

با نام ذوالخویصره در تفاسیر و در بیان شأن نزول یکی از آیات سوره‌ی توبه برخورد می‌کنیم. آیه‌ی پنجاه و هشتم از سوره توبه می‌فرماید:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ....

اکثر مفسرین که مورخان معتبری نیز در میان آنان هستند معتقدند که این آیه اشاره به تقسیم غنائم غزوه‌ی حنین در محلی به نام جِعِرَانَه دارد و مقصود از لفظ منهم ذوالخویصره تمیمی است. شرح ماجرا مطابق آنچه در تفاسیر و منابع سیره‌ی نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده این‌گونه است: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از پایان غزوه‌ی حنین به جِعِرَانَه آمد، جایی که غنائم جنگی را نیز به آن جا آورده بودند. حضرت تقسیم غنائم را آغاز نمودند. افرادی نظیر ابوسفیان بن حرب و پسرانش، صفوان بن امیه و شهیل بن عمرو چشم به غنائم دوختند. برخی از آنان از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تقاضای مال نمودند. در پاسخ به این درخواست و به اذن خداوند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اموال بسیاری را به عده‌ی مذکور و دیگران دادند تا محبت آنان را جلب نمایند. در همین جا بود که گروه مؤلفه القلوب هویت یافتند. در گیرودار این تقسیم ذوالخویصره تمیمی نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: (ای رسول خدا! عدالت پیشه کن!). پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: وای بر تو! اگر من به عدالت رفتار نکنم پس چه کسی به عدالت رفتار خواهد کرد؟! در این هنگام یکی از اصحاب (عمر بن خطاب یا خالد بن ولید)^۴ از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اجازه خواست تا ذوالخویصره را گردن زند، اما پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را بازداشت و فرمود: (رهاش کن! او پیروانی خواهد یافت که شما (اصحاب) عبادت و نماز خویش را در برابر عبادت و نماز آنان ناچیز خواهید شمرد. قرآن خواهند خواند، اما از حلقومشان فراتر نخواهد رفت. از دین به در خواهند شد آن‌گونه که تیر از شکار به در می‌شود و بر گروهی از بهترین مردم خروج خواهند نمود. نشانه‌ی [یکی از] پیروان او، [این‌که] مردی سیه چُرده است که بر یکی از بازوانش پاره‌گوشتی چون پستان زنان دارد.^۵

آنچه ذکر شد ماجرای اعتراض به تقسیم غنائم حنین بود. کم‌تر منبع تاریخی و روایی

یافت می‌شود که از ذکر این ماجرا خالی باشد، بلکه به جرأت می‌توان گفت تمام منابع متقدم در این بخش از سیره‌ی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به این قضیه اشاره کرده‌اند. راوی اصلی ماجرا (البته به بیانی که گذشت) در تمام منابع حاوی این خبر، ابوسعید خُدْری است. ابوسلمة بن عبدالرحمن و ضحاک بن قیس خبر را از ابوسعید گرفته و محمد بن شهاب زُهری خبر را از آن دو روایت کرده است. پس از ابن شهاب، عامه‌ی اصحاب او خبر را از جانب او نقل کرده‌اند و به این ترتیب ماجرا در مجامیع روایی و نیز کتب تفسیر وارد شده و سایرین نیز به آن اشاره کرده‌اند. ماجرای تقسیم غنایم حنین به شکل‌های دیگر نیز در منابع اسلامی نقل شده است. طبری روایتی از طریق ابن اسحاق از عبدالله بن عمرو بن عاص نقل می‌کند که اشاره به تقسیم غنایم حنین دارد. عبدالله بن عمرو نیز که بنا به این روایت خود در واقعه حضور داشته، فرد معترض را ذوالخویصره معرفی می‌کند. طبری روایت دیگری نیز از ابن اسحاق نقل می‌کند که در آن روایت، امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَام نیز فرد معترض را ذوالخویصره نامیده است. اما ذکر روایت زُهری در تفاسیر و منابع سیره‌ی نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بر آشکال دیگر ماجرا غلبه دارد. از جمله طبری در جامع البیان،^۷ واحدی نیشابوری در اسباب نزول الآیات،^۸ بغوی در معالم التنزیل،^۹ قرطبی در الجامع لأحكام القرآن،^{۱۰} ابن الجوزی در زاد المسیر،^{۱۱} شیخ طبرسی در مجمع البیان^{۱۲} و علامه طباطبایی در المیزان^{۱۳} شأن نزول آیه‌ی مذکور را با روایت ابوسعید خُدْری منقول از جانب زهری، توضیح داده‌اند.

تأمل در روایت تقسیم غنایم در جِعْرانه این نکته را روشن می‌سازد که ذوالخویصره هنگام واقعه و اعتراض، شخصیت شناخته شده‌ای نبوده است؛ چرا که بعضی از منابع با تعبیر رجل از او یاد کرده‌اند و بعضی از منابع جز نام ذوالخویصره چیز بیش‌تری درباره‌ی او نگفته‌اند. بعضی از منابع ذوالخویصره را از بنی تمیم دانسته‌اند و صفت تمیمی را دنبال لقب مذکور آورده‌اند. برخی دیگر از منابع پس از ذکر نام ذوالخویصره، توضیحاً می‌افزایند که وی همان خُرْقُوص

بن زهیر است.

در سخنان پیامبر ﷺ خطاب به اصحاب و خصوصاً فردی که خواهان کشتن ذوالخویصره بود یک پیش‌گویی مهم وجود دارد. آن حضرت گروهی را برمی‌شمرد و عنوان مارقین بر آنان می‌نهند. بنا به فرمایش پیامبر ﷺ این گروه که پیرو ذوالخویصره‌اند بعدها در امت اسلامی شکل خواهند گرفت و از دین خارج خواهند شد و بر بهترین انسان‌ها از امت اسلامی خروج خواهند کرد. نشانه‌ی آن گروه، وجود فردی سیه چُرده در میان آنان است که در یکی از بازوهایش زایدی گوشتی شبیه به پستان زنان وجود دارد. به این ترتیب واژه‌ی ذوالثدیّه در تاریخ سیره‌ی نبوی ثبت و ضبط شد. در بخشی از سخنان پیامبر ﷺ عبارت دیگری وجود دارد که ارتباط اسامی و القاب مورد بحث ما را تأیید می‌کند. حضرت در اشاره به مارقین فرمودند:

يَخْرُجُ مِنْ ضُضِّيِّ هَذَا قَوْمٌ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ... يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ...^{۱۴}

علما در معنای عبارت من ضُضِّيِّ هذا دچار اختلاف شده‌اند. برخی گفته‌اند مقصود نسل این مرد است و برخی بر آنند که مقصود از این عبارت نسل او نیست، بلکه پیرو و دنباله‌رو اوست. گویا نظر گروه دوم به واقع نزدیک‌تر باشد؛ زیرا ضُضِّيِّ در لغت، اصل و معدن هر چیز است. پس بهتر آن است که مقصود اصل و ریشه و یا به تعبیر امروزی خاستگاه باشد، نه نسل و اولاد. گروه اول که ضُضِّيِّ را به معنای نسل و ذریه گرفته‌اند با دو مشکل روبه‌رو هستند: نخست آن‌که مرتکب خلاف ظاهر شده‌اند، چرا که ضُضِّيِّ اولاً و بالذات یعنی اصل و معدن، و مشکل دوم آن‌که هیچ منبع تاریخی نشان نمی‌دهد که مارقین از اولاد یا خویشان ذوالخویصره بوده باشند. وانگهی اگر مقصود پیامبر ﷺ واقعاً اولاد و ذریه‌ی ذوالخویصره بود هر آینه مسلمانان یا صحابه مراقب این ماجرا و در پی شناسایی اولاد و ذریه‌ی او بودند. اما هنگام پیدایش گروه مارقین هیچ کس به چنین امری تفوه ننموده است. از سوی دیگر در

بعضی منابع به جای عبارت مورد اختلاف، عبارت **إِنَّ لَهُ أَصْحَابًا...** آمده و مسئله را روی صحابی بُرده است. کمترین شرط لازم برای اطلاق لفظ صحابی بر یک شخص، آن است که شخص مصاحب، فرد مصاحب را دیده باشد و اندکی با او هم‌نشینی کرده باشد. نکته‌ی دیگر آن‌که وقتی می‌گویند فلان شخص اصحابی دارد و یا فلان شخص از اصحاب فلان فرد است، در واقع از عظمت شخص مصاحب ولو در نگاه اصحابش سخن می‌گویند و متابعت مصاحبین را از مصاحب به هر نحو که باشد بیان می‌کنند. پس نتیجه‌گیری می‌شود که ذوالخویصره در میان مارقین بوده و نقش رهبری را نیز بر عهده داشته است. این مطلب در سطور بعدی به روشن شدن موضوع کمک خواهد کرد.

ذوالثَدِيَّةِ وَ يَا مُخَدَّجَ الْيَدِ

پیامبر ﷺ در اشاره به گروه مارقین نشانه‌ای به این شرح بیان فرمودند که در میان آنان مردی سیه چرده است که دارای نقصی در یکی از بازوانش است و یا دقیق‌تر، زایده‌ای گوشتی همانند پستان زن بر یکی از بازوانش دارد. این نقص با دو عبارت **ذی الثدیه** و **مخدج الید** در منابع آمده است. اما چرا چنین نشانه‌ای ذکر شد؟ در بعضی از روایات حاوی خبر ظهور مارقین، آمده که پیامبر ﷺ فرمودند:

اگر آنان را درک کنم هر آینه آنان را خواهم کشت.

ولی تعیین مصداق این سخن، کار آسانی نبود. آیا همه‌ی مسلمانان حاضر در جامعه‌ی بزرگ اسلامی آن روز چه در حجاز و چه در عراق این سخن پیامبر ﷺ را به خاطر داشتند و یا شنیدند؟ ملاک و معیار خروج از دین چه بود تا مردم عادی هم بتوانند خروج کنندگان از دین را بشناسند. خوارج معروف، چنان جایگاه و چنان تدین ظاهری و نمایانی داشتند که توانستند در مقابل علی عنه السلام بایستند. آنان دارای چنان تهجدی بودند که پینه‌ها بر پیشانی داشتند و

قرائت قرآنشان زبانزد خاص و عام بود. آیا به سادگی می‌شد این افراد را متهم به خروج از دین کرد و آن‌گاه با آنان به جنگ برخاست؟ جنگ با خوارج و یا به تعبیر پیامبر ﷺ مارقین، کاری ساده و بی‌دردسر نبود. علی علیه السلام پس از فرو نشستن آتش جنگ نهروان گفت:

إِنِّي فُقَاتٌ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ تَكُنْ لِيَجْرَأَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهَا وَ أَشْتَدَّ كَلْبُهَا.^{۱۵}

در جای دیگر فرمود:

لَوْ لَمْ أَكُنْ فِيمَكُم لَمَا قُوتِلَ أَهْلُ الْجَمَلِ وَلَا أَهْلُ صَقِينُ وَلَا أَهْلُ النَّهْرَوَانِ.^{۱۶}

با آن‌که خوارج دست به شمشیر بردند و عده‌ای بی‌گناه هم‌چون عبدالله بن خُتَّاب بن اُرت و همسر حامله‌اش را به قتل رساندند، اما باز یاران علی علیه السلام در جنگ با اهل نهروان تردید داشتند. در چنین شرایطی علی علیه السلام ناچار به یادآوری سخن پیامبر ﷺ در مورد ذوالنُدبیه شد. ایشان قبل از پیکار با مارقین فرمودند:

پیامبر ﷺ فرمود: قومی از دین خارج می‌شوند و با مسلمانان جنگ می‌کنند و

علامت آنان مردی است که نقص در دست اوست (مُخَدَّجُ الْيَدِ).^{۱۷}

تعبیر به مُخَدَّج از مصادیق نقل به مضمون است که گویا علی علیه السلام در نقل سخن پیامبر ﷺ به کار برده است، ولی این دو تعبیر در معنا هیچ تفاوتی با یک‌دیگر ندارند. یعنی علی علیه السلام داشتن زایده‌ی گوشتی را بر بازو، به عنوان نقص در خلقت به شمار آورده و به همین خاطر تعبیر مُخَدَّج الید را به کار برده است که به معنای ناقص الید است. با ذکر سخن پیامبر ﷺ، عده‌ای که تردید داشتند ظاهراً حاضر به پیکار شدند، اما در اثنای جنگ و نیز پس از پایان آن، پیوسته در پی یافتن ذوالنُدبیه و یا همان مُخَدَّج الید بودند. علی علیه السلام نیز دستور داد تا به دنبال فرد مذکور بگردند. اما هر چه اصحاب بیش‌تر جست‌وجو کردند کم‌تر یافتند. کم‌کم ناراضیان و مرددین در جنگ زبان به طعن و کنایه گشودند و چنین گفتند:

آری پسر ابوطالب ما را فریب داد تا با برادران خویش جنگ کنیم.^{۱۸}

این افراد حتی قبل از شروع پیکار، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را سه بار سوگند دادند که آیا آنچه درباره‌ی ذوالثدیه از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده، راست است؟^{۱۹}

یافتن ذوالثدیه مسئله‌ای بغرنج شد تا آن‌جا که در بعضی منابع ذکر شده که تک تک اجساد را در میدان جنگ با نهادن چوب نی (قَصَب) نشانه‌گذاری کردند تا ذوالثدیه را زودتر بیابند.^{۲۰} باز بنابر بعضی از منابع، در یافتن جسد او موفقیتی حاصل نشد. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیوسته با خود می‌گفت:

مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ.

پس سوار بر مرکب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شد. مرکب به سمتی حرکت کرد و ناگاه کنار لجنزاری کوچک ایستاد و همه‌همه نمود. اصحاب آن حضرت جنازه‌ای را در آن موضع یافتند که فقط پاهایش پیدا بود. جنازه را خارج و دست‌های آن را بیدرنگ بررسی کردند. آنچه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده بود دقیقاً در آن جسد هویدا بود. مردی سیه چرده با یک زائیده‌ی گوشتی شبیه به پستان زنان بر یکی از بازوانش، که تعدادی مو نیز بر آن روییده بود. همگی با شادی تکبیر گفتند و حضرتش سجده‌ی شکر به جای آوردند.^{۲۱}

آنچه گذشت ماجرای ذوالثدیه بود و اکنون در ادامه به ماجرای حرقوص بن زهیر سعدی پرداخته و سپس به جمع‌بندی میان سرگذشت این دو شخص خواهیم پرداخت. از جمله منابع تاریخی که در آن به نام حرقوص بن زهیر برمی‌خوریم، تاریخ طبری است. گرچه منابع متقدم بر طبری نیز به شخص نامبرده و سرگذشت او اشاره کرده‌اند، اما از آن‌جا که طبری قدری بیش‌تر از منابع متقدم بر خود به شرح زندگی او پرداخته است، ماجرای حرقوص بن زهیر را از تاریخ طبری برگزیده‌ایم. طبری در فتح سوق الاهواز می‌گوید:

میان هرمزان، والی خوزستان و سپاه مسلمین جنگ در گرفت. فرماندهان سپاه اسلام

به عُتْبَةُ بنِ عَزْوَانَ نامه نوشتند و خَیْر پیکار خود با هَرْمَزَانَ را به او رساندند. عُتْبَةُ به خلیفه‌ی دوم نامه نوشت و درخواست یاری کرد. خلیفه‌ی دوم [نیز] عده‌ای را به فرماندهی حرقوص بن زهیر سعدی به یاری آنان فرستاد.

طبری در معرفی حرقوص می‌گوید:

او از اصحاب رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود.

سپس می‌افزاید:

حرقوص پس از جنگ با هَرْمَزَانَ، سوقِ الاَهِوَاذِ و سپس تا تُسْتَرَّ را فتح کرد و بر ساکنان آن نواحی جزیه وضع نمود و خَیْر فتح را به همراه خُمسِ غنایم نزد خلیفه‌ی دوم فرستاد. خلیفه از او تشکر کرد و وی را بر امور سوقِ الاَهِوَاذِ گماشت. اما حرقوص محل اقامت خود را در منطقه‌ای صعب العبور قرار داد. مردم به خلیفه نامه نوشتند و مشکل خود را مطرح کردند. خلیفه نیز نامه‌ای به حرقوص نوشت و از او خواست تا از ارتفاعات صعب العبور پایین آید و در دشت منزل گیرد.^{۲۲}

طبری داستان حرقوص را تنها تا این‌جا پیش برده و ادامه نداده تا آن‌که در واقعه‌ی شورش بر ضدّ عثمان، دوباره نام حرقوص بن زهیر را پیش کشیده است. طبری واقعه را از زبان سیف بن عمر تمیمی - البته با چند واسطه - نقل کرده است. در واقعه‌ی شورش، تنها به این مطلب اشاره شده که حرقوص رهبر گروه شورشیانی بوده که از بصره به سمت مدینه در حرکت بودند.^{۲۳} اما در مدینه و حوادث منتهی به قتل عثمان، دیگر نامی از حرقوص برده نشده است. در مقطع دیگری که طبری مجدداً از حرقوص سخن گفته زمانی است که طلحه و زبیر به همراه اُمّ المؤمنین عایشه به بصره یورش بردند. آنان بر اساس شعار از پیش اعلام شده و به دنبال قاتلان عثمان، در بصره عده‌ای را از دم تیغ گذراندند، اما نتوانستند بر حرقوص بن زهیر سعدی دست یابند؛ زیرا او به همراه عده‌ای از پیروانش به قبیله‌ی بنی سعد

پناه برده و از حمایت آنان برخوردار گردیده بود.^{۲۴} بار دیگر طبری سخن از حرقوص را در این جا به پایان برده و تا پایان جنگ صفین و شروع ماجرای حکمیت نامی از او نمی‌برد. با توجه به این که نه طبری و نه منابع دیگر نامی از حرقوص در سراسر جنگ جمل و صفین به میان نمی‌آورند سخن طبری در مورد فرار وی به سوی بنی سعد تأیید می‌شود. اما با پایان گرفتن جنگ صفین و شروع حکمیت، بار دیگر نام حرقوص به میان می‌آید.

وقتی که علی علیه السلام ابوموسی اشعری را برای داوری به سوی دُومَة الجندَل فرستاد دو نفر از خوارج به نام‌های زُرْعَة بن بُرْج طایی و حرقوص بن زهیر سعدی نزد او آمدند و از حضرتش خواستند که توبه کند.^{۲۵} سخنانی میان آن حضرت و آنان در گرفت که مقصد ما نیست، بلکه غرض صرفاً اشاره به حوادث مربوط به حرقوص است. پس از آن که ابوموسی به دُومَة الجندَل رفت، خوارج در منزل عبدالله بن وهب راسبی و به نقلی در منزل خود حرقوص تشکیل جلسه دادند. آنان از امر به معروف و نهی از منکر و ادای وظیفه‌ی شرعی سخن گفتند. حرقوص نیز در جمع خوارج خطبه‌ای آتشین خواند و دوستان و پیروان خود را به قیام علیه مسلمین که به زعم او گمراه شده بودند فراخواند. حَمَزَة بن سَنان اسدی پیشنهاد کرد تا از میان جمع، کسی به عنوان رهبر انتخاب شود. نامزدها عبارت بودند از: زَیْدُ بن حصین طایی، حمزة بن سنان اسدی، شُرَیْح بن أوفی عَبَسی، حرقوص بن زهیر سعدی و عبدالله بن وَهَب راسبی، که سرانجام فرد اخیر رهبری گروه را بر عهده گرفت.^{۲۶} پس از گذشت زمان اندکی، سپاه خوارج شکل گرفت. مذاکرات علی علیه السلام با خوارج موجب شد تا عده‌ای دست از مخالفت بردارند، اما عده‌ی باقیمانده مصمم به پیکار شدند. جنگ در گرفت و حرقوص که فرماندهی پیاده نظام بود کشته شد.

آنچه خواندید شرح ماجرای حرقوص بود که طبری تا مرگ او ذکر کرد. بلاذری در اَنَسَاب الاشراف و ابن قُتیبَة در تاریخ الخلفاء که هر دو متقدم بر طبری بوده‌اند به ماجرای حرقوص،

تنها در جنگ نهروان اشاره کرده‌اند و اهمّیت و جایگاه او را در جمع خوارج نشان داده‌اند. با ملاحظه‌ی خبر تقسیم غنایم غزوه‌ی حنین و قول رسول خدا ﷺ درباره‌ی مارقین و نشانه‌های آنان و نیز اخبار خوارج نهروان در کنار یک‌دیگر، چنین متبادر می‌شود که ذوالخویصره و حرقوص بن زهیر یک تن بیش نبوده‌اند. منابع بسیاری نیز به این نتیجه رسیده‌اند. طبری در تفسیر جامع البیان،^{۲۷} مقدسی در البدء و التاریخ،^{۲۸} ابن بشکوال در غوامض الأسماء المبهمه،^{۲۹} واحدی نیشابوری در أسباب نزول الآیات،^{۳۰} بغوی در تفسیر معالم التنزیل،^{۳۱} قرطبی در الجامع لأحكام القرآن،^{۳۲} قاضی عیاض در الشفاء بتعریف حقوق المصطفی ﷺ،^{۳۳} ابن اثیر در أسد الغابه،^{۳۴} ابن تیمیّه در الصارم المسلول،^{۳۵} ابن کثیر در تفسیر و سیره،^{۳۶} ابن حجر در فتح الباری،^{۳۷} شهیلی در روض الأنف^{۳۸} (مستند به قول واقدی) و شوکانی در نیل الأوطار،^{۳۹} ذوالخویصره را با حرقوص بن زهیر یکی دانسته‌اند. از سوی دیگر منابعی هم حرقوص و ذوالثدیّه را یکی دانسته‌اند. ابن حجر در الاصابه می‌گوید:

ابن ابی داود یقین کرد که حرقوص بن زهیر سعدی همان ذوالثدیّه است.^{۴۰}

همچنین ایشان در فتح الباری می‌گویند که در روایت افلاح آمده که جنازه‌ی ذوالثدیّه را شناسایی کردند و گفتند حرقوص است و مادرش را نیز حاضر کردند.^{۴۱} طبرانی در معجم صغیر، ذوالثدیّه را رئیس خوارج معرفی کرده است.^{۴۲} ابن عساکر در تاریخ دمشق،^{۴۳} حسین بن حمدان خصیبی در الهدایة الکبری،^{۴۴} خطیب بغدادی در تاریخ بغداد،^{۴۵} ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه،^{۴۶} شیخ طوسی در الخلاف،^{۴۷} ابن شهر آشوب در مناقب،^{۴۸} اربلی در کشف العّمه،^{۴۹} عبد القاهر بغدادی در الفّرق بین الفّرق،^{۵۰} شهرستانی در الملل و النحل^{۵۱} و بالاخره ابن عبد البر در التمهید^{۵۲} حرقوص و ذوالثدیّه را یکی دانسته‌اند. منابعی هم ذوالخویصره و ذوالثدیّه را یکی دانسته‌اند که از آن جمله می‌توان به عمرو بن ابی عاصم در کتاب السنه،^{۵۳} ابن بشکوال در غوامض الاسماء المبهمه،^{۵۴} ثعالبی در ثمار القلوب^{۵۵} و ابن عبد البر در التمهید^{۵۶}

اشاره کرد.

ملاحظه شد که این سه شخصیت (ذوالخویصره، حرقوص بن زهیر و ذوالثدیه) به شهادت بسیاری از منابع، فردی واحد تلقی شده‌اند. گرچه ذوالثدیه تا پس از مرگ شناخته شده نبود ولی دیدیم که منابعی او را با حرقوص بن زهیر یکی دانسته‌اند. در مورد حرقوص بن زهیر گفتنی است که بنا بر شواهد تاریخی، او در یک مکان ساکن نبوده است. بسیاری از منابع او را از صحابه دانسته‌اند که در فتوحات اسلامی شرکت داشته است. از او در سوق الاهواز و بصره و سپس مدینه^{۵۷} و آن‌گاه بصره و سپس کوفه سخن به میان آورده‌اند. او سرانجام در جنگ نهروان در حالی که از عناصر مؤثر در شروع جنگ نیز به شمار می‌آمد کشته شد. قبلاً گذشت که ذوالخویصره رئیس مارقین، قطعاً در جمع آنان حضور داشته و این مطلب را از سخنان پیامبر ﷺ درباره‌ی او أخذ کردیم. منابع تاریخی نیز بر این مطلب صحه گذاشتند. پس انتخاب عبدالله بن وهب راسبی نمادین بوده است و رهبری فکری و عقیدتی مارقین را شخص ذوالخویصره بر عهده داشته است. در این صورت چرا منابع تاریخی و روایی دست اول در ذکر حوادث جنگ نهروان به ذوالخویصره به طور مستقیم اشاره نکرده‌اند و مثلاً نگفتند همان ذوالخویصره‌ای که پیامبر ﷺ در مورد او فرموده بود او اصحابی پیدا خواهد کرد که از دین خارج خواهند شد... جنگ نهروان را به راه انداخته است. شاید از بررسی روایت‌های زیر بتوان برای فهم دقیق و روشن تر ماجرا کمک گرفت.

روایت نخست

ابویعلی موصلی^{۵۸} در مسند خود می‌نویسد:

انس بن مالک گفت: در زمان رسول خدا ﷺ مردی بود که عبادتش ما را به تعجب وا می‌داشت. نزد رسول خدا ﷺ از او سخن به میان آوردیم و نامش را اظهار کردیم، حضرت آن مرد را نشناختند، صورت ظاهری و شمایل او را شرح دادیم، باز هم

نشناختند. در همین اثنا آن مرد به سمت ما آمد. گفتیم این همان مرد است. پیامبر ﷺ فرمودند: شما مرا از مردی خبر می‌دهید که نشانی از شیطان بر سیمای اوست. آن مرد همچنان به سمت ما آمد تا به جمع ما رسید، اما سلام نکرد. پیامبر ﷺ به او فرمود: تو را به خدا قسم می‌دهم آیا هنگامی که به جمع ما رسیدی با خود نگفتی در این جمع کسی برتر از من نیست. آن مرد پاسخ داد: به خدا آری. آن گاه آن مرد از جمع ما دور شد. پیامبر ﷺ رو به اصحاب [کرده و] فرمودند: کیست که این مرد را بکشد؟ ابوبکر گفت: من. آنگاه وارد مسجد شد. او را دید که مشغول نماز است. با خود گفت: سبحان الله! آیا انسانی را بکشم که مشغول نماز است در حالی که پیامبر ﷺ ما را از کشتن نمازگزاران نهی کرده است. پس برگشت. پیامبر ﷺ به او فرمود: چه کردی؟ گفت: برایم دشوار بود که او را بکشم، چون مشغول نماز بود و حال آنکه شما ما را از کشتن نمازگزاران نهی کرده‌اید. عمر گفت: من می‌روم. او رفت اما آن مرد را در حال سجده یافت. با خود گفت: ابوبکر از من بهتر است. او از کشتن این مرد امتناع کرد پس چگونه من او را بکشم! او هم بازگشت. پیامبر ﷺ فرمود: چه شد؟ گفت: او را در حال سجده یافتم و دوست نداشتم او را در این حال بکشم. در این هنگام علی رضی الله عنه به پیامبر ﷺ عرض کرد: من می‌روم. پیامبر ﷺ فرمودند: اگر او را بیانی! علی رضی الله عنه وارد مسجد شد ولی آن مرد رفته بود. علی رضی الله عنه بازگشت و قضیه را خبر داد. پیامبر ﷺ فرمودند: اگر آن مرد کشته می‌شد اختلافی میان امت من حاصل نمی‌شد.^{۵۹}

ابویعلی در ادامه‌ی همین روایت می‌افزاید:

موسی بن عبیده که از راویان این خیر است گفت: محمد بن کعب پیوسته اظهار می‌داشت، آنکه پیامبر ﷺ دستور قتل او را داده بودند همان ذوالنُدبیه بود که علی رضی الله عنه وی را در نهر روان کشت.^{۶۰}

هیثمی ضمن نقل همین ماجرا در مجمع الزواید، رجال خبر را در مسند ابویعلی به جز یک

نفر به نام یزید الرقاشی ثقه توصیف کرده است. او عین همین خبر را با این فرق که نام ابوبکر و عمر در آن نیامده نقل و تمام رجال خبر را ثقه توصیف می‌کند.^{۶۱} ابن حجر عسقلانی نیز در الاصابه همین خبر را ذکر کرده ضمن این‌که ایراد و اعتراضی به آن وارد نکرده است، بلکه با تفصیل بیش‌تری خبر را آورده و افزوده که محمد بن قدامه کتابی به نام الخوارج دارد که شرح اخبار ذوالثدیّه را به شکل کامل در آن آورده است و همین ماجرا نیز در آن جا ذکر شده است.^{۶۲}

روایت دوم

احمد بن حنبل در مسند خود، به نقل از ابوسعید خُدَری می‌نویسد:

ابوبکر نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: از فلان درّه می‌گذشتم ناگهان با مردی مواجه شدم که نمازی با خشوع به جای می‌آورد. پیامبر ﷺ فرمودند: برو و او را بکش! ابوبکر رفت، اما دوباره او را در حال نماز یافت. کشتن آن مرد بر او دشوار آمد. پس بدون آن‌که کاری انجام دهد باز گشت. پیامبر ﷺ به عمر فرمود: برو و او را بکش! عمر رفت ولی همچون ابوبکر از کشتن آن مرد چشم پوشید. سرانجام پیامبر ﷺ علی را مأمور قتل آن مرد نمود. اما وقتی که علی علیه السلام به آن موضع رفت او را نیافت. پیامبر ﷺ پس از مراجعت علی علیه السلام فرمود: آن مرد و اصحابش قرآن خواهند خواند، اما از حلقومشان فراتر نرود، از دین خارج می‌شوند همان‌گونه که پیکان (پس از اصابت) از شکار خارج می‌شود، هرگز باز نخواهند گشت. پس آنان را بکشید که بدترین مردمان هستند.^{۶۳}

ابن حجر در الفتح الباری ماجرای ذوالثدیّه و ذوالخویصره و نیز همین روایت را آورده و سند روایت احمد بن حنبل را در روایت مذکور، جید توصیف کرده است. وی اذعان می‌کند که شخص معترض به نحوه‌ی تقسیم غنایم حنین هموست که پیامبر ﷺ در این ماجرا دستور قتل وی را به ابوبکر و عمر داده است. این دو قضیه چنان نزد او بدیهی و مسلّم است که در

صدد بیان علّت نهی پیامبر ﷺ در بار اول و امر به قتل او در نوبت دیگر برمی آید. او می گوید در جِعِرّانه، پیامبر ﷺ اصحاب را از قتل ذوالخوِصره منع فرمود؛ زیرا در آن جا در صدد تألیف قلوب بودند، اما آن جا که دستور قتل وی را صادر کردند دیگر جای تألیف قلوب نبود. ابن حجر این دو قضیه را به ماجرای نماز پیامبر ﷺ بر جنازه‌ی منافقین قبل از نزول وحی تشبیه کرده است.^{۶۴} شوکانی نیز در نیل الاوطار همانند سخنان ابن حجر را بدون هیچ اظهار نظری نقل کرده و این نشان می‌دهد که سخنان وی را قبول نموده است.^{۶۵} ابن کثیر دمشقی نیز همین ماجرا را در البدایة و النهایة آورده و افزوده که بزّار نیز در مسند خود همین قضیه را با تفصیلات بیش تری ذکر کرده است.^{۶۶}

نکته‌ی آخر این که ذوالثدیه و یا حرقوص بن زهیر که از خوارج بود آیا قبل از نهروان در میان سپاه علی علیه السلام حضور داشت یا خیر؟ چرا که خوارج همه از سپاهیان علی علیه السلام بودند که پس از صفین از آن حضرت جدا شدند. در پاسخ باید گفت: حضور حرقوص در سپاه علی علیه السلام در جنگ‌های جمل و صفین در هیچ یک از منابع تاریخی مورد مراجعه نه تصریحاً و نه تلویحاً ثابت نشده است. آنچه که به عنوان حضور او در جنگ صفین به دست می‌آید مربوط به پایان جنگ و شروع حکمیت است که خود چندین هفته و حتی چند ماه به طول انجامید. در صحنه‌ی پیکار صفین که دو یا سه ماه ادامه داشته، هیچ منبعی حضور حرقوص را در سپاه علی علیه السلام گزارش نکرده است. وانگهی ذکر نام حرقوص هنگام عزیمت ابوموسی اشعری به دومة الجندل جهت حکمیت و اعتراض حرقوص به علی علیه السلام، این مطلب را تقویت می‌کند که گویا حرقوص در واقعه‌ی صفین و اجبار علی علیه السلام به قبول حکمیت، حضور نداشته است؛ چرا که در غیر این صورت آن‌گونه علی علیه السلام را متهم به کفر نمی‌کرد. از سوی دیگر مطرح شدن شعار لا حُکْمَ الاَ لَله از سوی همان خوارجی که حکمیت را بر علی علیه السلام تحمیل کردند، خود شاهد دیگری است که گروهی جدید از خوارج پس از پیکار صفین و مقارن با حکمیت به جمع آنان اضافه شدند. این احتمال وجود دارد که این گروه جدید حرقوص و یاران او بوده باشند که

از دست طلحه و زبیر به بنی سعد پناه برده بودند. گذشته از آنچه که گفته شد باید توجه داشت که نام حرقوص در پیکار صفین فقط هنگام عزیمت ابوموسی به دومة الجندل آمده است، چون طبری به نقل از ابومخنف می‌گوید:

إِنَّ عَلِيًّا لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَبْعَثَ أَبَا مُوسَى لِلْحُكُومَةِ، أَنَاهُ رَجُلَانِ مِنَ الْخَوَارِجِ؛ زُرْعَةُ بْنُ الْبَرَجِ الطَّائِي وَحَرْقُوصُ بْنُ زَهْرٍ السَّعْدِيِّ...^{۶۷}

این جمله هرگز حضور حرقوص را در پیکار صفین ثابت نمی‌کند و جز این هم خبری دیگر مبنی بر حضور او در پیکار صفین نداریم.

نتیجه

با بررسی منابع موجود به دست می‌آید که ذوالخویصره و حرقوص بن زهیر یک تن بیش نبوده‌اند و بر این امر دلایل و شواهد کافی ارایه شد. از آنجایی که ذوالخویصره ماهیتی تندروانه داشته است، نه در میان متدینین از اصحاب جایگاهی داشته و نه در میان مردم بی تفاوت و همین امر موجب گوشه‌گیری و شخصیت مرموز وی شده است و شاید فقدان اخبار کافی درباره‌ی او ناشی از همین مسأله باشد. دلیل دیگری هم در کار بوده است که شاید بتوان آن را سیاسی و در راستای تبرئه خلفا دانست. و اما درباره‌ی ذوالثدیه گر چه روایتی در تاریخ ذکر شد است که او را همان حرقوص و یا رئیس خوارج معرفی کرده است ولی به ضرس قاطع نمی‌توان آن را تأیید کرد و نیاز به مؤیدات بیشتری دارد مثلاً پیدا شدن کتاب‌هایی که راجع به خوارج نوشته شده است ولی اکنون در دسترس نیست مثل: کتاب الخوارج اثر محمد بن قدامه جوهری مروزی،^{۶۸} اخبار الخوارج اثر مدائنی،^{۶۹} کتاب الخوارج اثر هیثم بن عدی،^{۷۰} اخبار الخوارج از ابن عیسی کاتب نصرانی،^{۷۱} کتاب الخوارج اثر عبدالعزیز بن یحیی شیعی بصری،^{۷۲} کتاب الخوارج ابی داود.^{۷۳}

پی‌نوشت‌ها:

۱. مارق از ریشه‌ی مَرَق است. مَرَق السهمُ من الرمیة. یعنی تیر از یک سمت به شکار اصابت و از سمت دیگر خارج شد. معمولاً وقتی از واژه‌ی مَرَق استفاده می‌کنند که اثری از خون و یا گوشت شکار بر تیر باقی نماند و این در صورتی است که اصابت بسیار سریع و با شدت باشد، گویی که اصلاً به شکار اصابت نکرده است. گویا پیامبر ﷺ خواستند بفرمایند که مارقین وارد می‌شوند ولی چنان از دین خارج می‌شوند که گویی اصلاً وارد دین نشده‌اند. قاضی نعمان مغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۹؛ ابن اثیر، النهاية فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۱۴۹.
۲. در منابع سیره‌ی نبوی و تواریخ عمومی، دو شخص با نام ذوالخُوَیصِرَة مذکورند. یکی با نسبت یمانی و یا یمامی و دیگری با نسبت تمیمی که مراد ما فرد اخیر است. خُوَیصِرَة مُصَغَّر خاصِرَة است و خاصِرَة به معنای پهلوست.
۳. فیروز آبادی در قاموس المحيط در تعریف کلمه ذوالثدیه می‌گوید: «ذوالثدیه کُسمیه لَقَبُ حُرْقُوص بن زهیر کبیر الخوارج». فیروز آبادی، قاموس المحيط، ج ۴، ص ۴۴۵.
۴. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۵؛ مسلم، صحیح، ج ۳، ص ۱۱۱.
۵. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۹۴۴.
۶. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳۶۰.
۷. طبری، جامع البیان، ج ۱۰، ص ۲۰۱.
۸. واحدی نیشابوری، أسباب نزول الآیات، ص ۱۶۷.
۹. بغوی، معالم التنزیل، ج ۲، ص ۳۰۲.
۱۰. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۱۶۶.
۱۱. ابن الجوزی، زاد المسیر، ج ۳، ص ۴۵۴.
۱۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۷۲.
۱۳. طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۳۱۹.
۱۴. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۱۱.

۱۵. ترجمه: «من چشم فتنه را درآوردم در حالی که کسی غیر از من جرأت چنین کاری را نداشت؛ زیرا ظلمت (جهل) فراگیر شده و بلا و گرفتاری همگانی شده بود».
۱۶. ترجمه: «اگر در میان شما نبودم با اهل جمل و صفین و نهروان جنگ نمی شد». (کنایه از این که کسی حُکم و نحوه‌ی رفتار با این گروه‌ها را نمی دانست).
۱۷. ابن ابی شیبۀ، *المصنّف*، ج ۱۰، ص ۷۴۰.
۱۸. همان، ص ۷۳۷.
۱۹. ابویعلیٰ موصلی، *مسند*، ج ۱، ص ۳۷۱؛ ابن ابی شیبۀ، همان، ج ۸، ص ۷۲۹.
۲۰. طبرانی، *معجم الأوسط*، ج ۷، ص ۳۳۹. نهادن نی بر کشته شدگان در میدان جنگ رسمی معمول بود تا تعداد آنان را به دست آورند و در واقعه‌ی نهروان موجب زودتر پیدا شدن جسد ذوالثدیّه نیز گردید.
۲۱. حسین بن حمدان خصیبی، *الهدایة الکبریٰ*، ص ۱۴۶؛ خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۷، ص ۲۴۴. روایت صحیح از پیامبر ﷺ وارد شده است که ایشان فرمودند: «ذوالثدیّة به دست بهترین افراد از امت من کشته می شود». کشته شدن ذوالثدیّة اجماًلاً در میان اصحاب رسول خدا ﷺ روشن بود، اما کسی نمی دانست در کجا و به دست چه کسی اتفاق می افتد. از این رو وقتی خبر قطعی کشته شدن او در نهروان را به عایشه امّ المؤمنین دادند، او چنین گفت: «کینه من نسبت به علی مانع نمی شود تا بگویم پیامبر ﷺ فرمود: «ذوالثدیّة را بهترین افراد امت من می کشند». عایشه به عمرو عاص لعنت می فرستد که گفته بود ذوالثدیّه را در ثغر اسکندریه کشته است. ابوجعفر الاسکافی، *المعیار و الموازنة*، ص ۲۲۴؛ محمد بن سلیمان کوفی، *مناقب امیر المؤمنین علی علیّه السلام*، ج ۲، ص ۳۶۱؛ ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۷، ص ۳۳۷.
۲۲. طبری، *تاریخ*، ج ۳، ص ۱۷۴ - ۱۷۶.
۲۳. همان، ص ۳۸۶.
۲۴. همان، ص ۴۸۸.
۲۵. لحن سخن آنان حاکی از عدم دخالت در تحمیل حکمیت است و این مطلب می تواند

تأییدی بر عدم حضور کسانی چون حرقوص بن زهیر و اصحاب نزدیک او در پیکار صفین باشد. از طرفی هم علی علیه السلام اشاره‌ی مستقیم به این افراد معترض ندارند. در مجموع باید گفت بازگشت حرقوص به صحنه، موجب شکل‌گیری رسمی و علنی جماعت خوارج گردید.

۲۶. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۵.

۲۷. طبری، جامع البیان، ج ۴، ص ۱۵۷.

۲۸. مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۳۵.

۲۹. ابن بشکوال، غوامض الاسماء المبهمة، ج ۲، ص ۵۴۴.

۳۰. واحدی نیشابوری، همان، ص ۱۶۷.

۳۱. بغوی، همان، ص ۳۰۱.

۳۲. قرطبی، همان، ص ۱۶۶.

۳۳. قاضی عیاض، الشفاء، ج ۱، ص ۱۰۶.

۳۴. ابن اثیر، أسد الغابة، ج ۲، ص ۱۲۹.

۳۵. ابن تیمیّه، الصارم المسلول، ج ۲، ص ۴۲۳.

۳۶. ابن کثیر، تفسیر، ج ۲، ص ۳۶۴؛ همان، الفصول من السیرة، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳۷. ابن حجر، فتح الباری، ج ۸، ص ۶۹.

۳۸. سهیلی، روض الأنف، ج ۴، ص ۲۷۷.

۳۹. شوکانی، نیل الأوطار، ج ۷، ص ۳۴۵.

۴۰. ابن حجر، الاصابه، ج ۲، ص ۱۴۵.

۴۱. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۶۵.

۴۲. طبرانی، المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۲۶۴.

۴۳. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۵۸، ص ۳۴۱.

۴۴. حسین بن حمدان خصیبی، همان، ص ۱۴۶.

۴۵. خطیب بغدادی، همان.

۴۶. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۶.

۴۷. شیخ طوسی، الخلاف، ج ۶، ص ۴۵۹.

۴۸. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۳۶۹.

۴۹. ایربلی، كشف الغمّه، ج ۱، ص ۲۶۹.

۵۰. عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ج ۱، ص ۵۷.

۵۱. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۵.

۵۲. ابن عبدالبر، التمهید، ج ۲۳، ص ۳۳۲.

۵۳. عمرو بن أبی عاصم، کتاب السنّه، ص ۴۲۷.

۵۴. ابن بشکوال، همان.

۵۵. ثعالبی، ثمار القلوب، ص ۲۳۲.

۵۶. ابن عبدالبر، همان.

۵۷. در هیچ یک از منابع تاریخی که به آنها مراجعه شد سخنی درباره‌ی نوع دخالت حرقوص بن زهیر در واقعه‌ی شورش بر ضد عثمان یافت نشد، اما عجیب است که طلحه و زبیر در بصره به دنبال حرقوص می‌گشتند تا او را به قتل رسانند. آیا ارتباطی میان حرقوص و کشته شدن عثمان وجود دارد که منابع از ذکر آن غفلت کرده‌اند و یا این‌که باید در خبر سیف بن عمر تردید نمود؟ همان‌گونه که در بسیاری از اخبار او تردید وجود دارد.

۵۸. ابو یعلیٰ موصلی متوفای سنه‌ی ۳۰۷ قمری، از علمای برجسته‌ی حدیث و مورد تأیید بسیاری از محدثین و فقهاست. ابن منده خطاب به او گفته است: إِنَّمَا رَحَلْتُ إِلَيْكَ لِاجْتِمَاعِ أَهْلِ الْعَصْرِ عَلَى تَقْتِكِ وَإِتْقَانِكَ». ذهبی از او به الامام، الحافظ و شیخ الاسلام تعبیر کرده. ابن کثیر در مورد او گفته: «أبو یعلیٰ، أحمد بن علی بن المثنیٰ صاحب المسند المشهور، سمع الامام أحمد بن حنبل و طبقته و کان حافظاً، خیراً، حسن التصنیف، عدلاً فیما یرویه، ضابطاً لما یُحدّث به». به نقل از مقدمه‌ی مسند ابو یعلیٰ موصلی به قلم حسین سلیم أسد. ج ۱، ص ۱۹ - ۲۰.

۵۹. ابو یعلیٰ موصلی، همان، ص ۹۰؛ دارقطنی، سنن، ج ۲، ص ۴۱؛ عبدالرزاق صنعانی،

- المصنّف، ج ١، ص ١٥٥.
٦٠. ابويعلیٰ موصلی، همان.
٦١. هیشمی، مجمع الزوائد، ج ٦، ص ٢٢٧.
٦٢. ابن حجر، الاصابة، ج ٢، ص ٢٤١.
٦٣. احمد بن حنبل، همان، ص ١٥.
٦٤. ابن حجر، فتح الباری، ج ١٢، ص ٢٩٨ - ٢٩٩.
٦٥. شوکانی، همان، ص ٣٥٠.
٦٦. ابن کثیر، البداية و النهاية، همان.
٦٧. طبری، تاریخ طبری، ج ٤، ص ٥٢.
٦٨. ابن حجر، الاصابة، ج ٢، ص ٣٤١.
٦٩. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ٢، ص ٢٧١.
٧٠. ابن ندیم، الفهرست، ص ١٦٠.
٧١. اسماعیل پاشا، هدیه العارفين، ج ١، ص ٧.
٧٢. نجاشی، رجال، ص ٢٤٠.
٧٣. ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ١، ص ٦.

منابع:

- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (دار احیاء الکتب العربیه، ١٣٧٨ق).
- ابن ابی شیبہ، المصنّف، تحقیق سعید محمد اللحام (بیروت، دارالفکر، ١٤٠٩ق).
- ابن ابی عاصم، عمرو، کتاب السنّة، تحقیق محمد ناصر الدین الالبانی (بیروت، المكتب الاسلامی، ١٤١٣ق).
- ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن، النهاية فی غریب الحدیث، تحقیق طاهر احمد الزاوی،

- محمود محمد الطناحي، (قم، مؤسسة اسماعيليان، ۱۳۶۴ش).
- _____، **اسد الغابه** (تهران، انتشارات اسماعيليان، بی تا).
- ابن بشکوال، ابوالقاسم خلف بن عبدالملک، **غوامض الأسماء المبهمة** (بيروت، عالم الكتب، ۱۴۰۷ق).
- ابن تيميه، **الصارم المسلول**، تحقيق محمد عبدالله عمر الحلواني (بيروت، دار ابن حزم، ۱۴۱۷ق).
- ابن الجوزي، ابوالفرج جمال الدين، **زاد المسير**، تحقيق محمد بن عبدالرحمن (بيروت دارالفکر، ۱۴۰۷ق).
- ابن حجر، **الاصابه في تمييز الصحابة**، تحقيق عادل احمد الموجود (بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۴۱۵ق).
- _____، **فتح الباري**، چاپ دوم (بيروت، دارالمعرفة، بی تا).
- _____، **تهذيب التهذيب** (بيروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ق).
- ابن حنبل، احمد، **مسند** (بيروت، دار صادر، بی تا).
- ابن شهر آشوب، **مناقب آل ابي طالب** (نجف، چاپخانه حيدري، ۱۳۷۶ق).
- ابن عبدالبر، **التمهيد**، تحقيق مصطفى بن احمد العلوي (مراكش، وزارت اوقاف، ۱۳۸۷ق).
- ابن عساکر، ابوالقاسم علي بن الحسن، **تاريخ مدينه دمشق**، تحقيق علي شيري (بيروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق).
- ابن كثير، ابي الفداء اسماعيل، **البدایة و النهایة**، تحقيق علي شيري (بيروت، داراحياء التراث، ۱۴۰۸ق).
- _____، **الفصول في اختصار سيرة الرسول (ص)**، تحقيق محمد العيد الخطراوي (بيروت، مؤسسه علوم القرآن، دارالقلم، ۱۳۹۹ق).
- _____، **تفسير**، (بيروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق).
- ابويعلی موصلي، احمد بن علي، **مسند**، تحقيق حسين سليم اسد (دمشق، دارالمامون

للتراث).

- ابن نديم، **الفهرست** (بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٦ق)
- اربلى، ابن ابى الفتح، **كشف الغمه** (بيروت، دارالاضواء، ١٤٠٥ق).
- اسكافى، ابوجعفر، **المعيار والموازنه**، تحقيق محمد باقر محمودى، (بى تا).
- اسماعيل پاشا، **هدية العارفين** (بيروت، داراحياء التراث العربى، افست از چاپ استانبول، ١٩٥١).
- بخارى، محمد بن اسماعيل، **صحيح** (بيروت، دارالفكر، ١٤٠١ق).
- بغدادى، عبدالقاهر، **الفرق بين الفرق** (بيروت، دارالآفاق الجديدة، ١٩٧٧م).
- بغوى، ابومحمد حسين بن مسعود، **معالم التنزيل**، تحقيق خالد العك و مروان سوار (بيروت، دارالمعرفة، ١٤٠٧ق).
- ثعالبى، ابى منصور عبدالملك بن محمد، **ثمار القلوب فى المضاف والمنسوب** (قاهره، بى نا، ١٣٢٦ق).
- الخصيبى، حسين بن حمدان، **الهداية الكبرى** (بيروت، مؤسسة البلاغ، ١٤١١ق).
- خطيب بغدادى، ابوبكر احمد بن على، **تاريخ بغداد**، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا (بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٧ق).
- دار قطنى، سنن، تحقيق مجدى بن منصور بن سيدالشورى (بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٧ق).
- سهيلى، عبدالرحمن بن عبدالله، **الروض الأنف**، تحقيق مجدى بن منصور بن سيدالشورى (بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٨ق).
- شوكانى، محمد بن على، **نيل الأوطار** (بيروت، دارالجليل، ١٩٧٣م).
- شهرستانى، محمد بن عبدالكريم، **الملل و النحل**، تحقيق محمد سيدگيلانى (بيروت، دارالمعرفة، ١٤٠٤ق).
- صنعانى، عبدالرزاق، **المصنف**، تحقيق حبيب الرحمن الاعظمى (مجلس علمى، بى تا).

- طباطبایی، سید محمد حسین، **المیزان** (قم، مؤسسه انتشارات اسلامی).
- طبرانی، سلیمان بن احمد، **المعجم الاوسط**، تحقیق ابومعاذ طارق بن عوض الله و ابوالفضل عبدالحسن بن ابراهیم (دارالحرمین، ۱۴۱۵ق).
- _____، **المعجم الصغير** (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا).
- _____، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، تحقیق صدقی جمیل عطار (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق).
- طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الأمم والملوک**، تحقیق گروهی از محققین (بیروت، مؤسسه اعلمی، بی تا).
- طوسی، شیخ ابوجعفر محمد بن حسن، **الخلاف**، تحقیق سید علی خراسانی، سید جواد شهرستانی و شیخ محمد مهدی نجف (قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق).
- فیروز آبادی، **قاموس المحيط** (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق).
- قاضی عیاض، ابی الفضل یحصبی، **الشفاء بتعریف حقوق المصطفی** صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق).
- قرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد، **الجامع لأحكام القرآن** (بیروت، داراحیاء التراث، ۱۴۰۵ق).
- کوفی، محمد بن سلیمان، **مناقب امیرالمؤمنین**، تحقیق محمد باقر محمودی (قم، مجمع احیاء فرهنگ اسلامی، ۱۴۱۲ق).
- مغربی، قاضی نعمان، **دعائم الاسلام**، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی (مصر، دارالمعارف، ۱۳۸۳ق).
- مقدسی، مُطهر بن طاهر، **البدء و التاریخ** (قاهره، مکتبه الثقافة الدینیة).
- نجاشی، رجال (قم، انتشارات حوزه علمیه، ۱۴۱۶ق).
- واحدی نیشابوری، ابی الحسن علی بن احمد، **اسباب نزول الآیات** (قاهره، مؤسسه حلبی، ۱۳۸۸ق).

- واقدى، محمد بن عمر، **المغزى**، تحقيق مارسدن جونز (قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، ١٤١٨ق).

- هيثمى، نورالدين على بن ابى بكر، **مجمع الزوائد** (بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٨ق).